بخش دوم: معارفى از قرآن كريم‏

فصل اول: نماز، سرود عشق‏إِنَّنِى أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِى وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِى.[[1]](NULL)

در آمديكى از اسلام‏شناسان و پژوهندگان سرشناس اروپايى،[[2]](NULL) حاصل مطالعات خود درباره «نماز» را چنين بيان داشته است: در ديانت اسلام ترس از مجازات، انگيزه ايمان نيست، بلكه دوستى خداست كه فرد را به انجام فرايض و اجراى تكاليف وامى‏دارد. عبارت‏ «قربة الى‏اللّه» بيانگر عشق و همبستگى است و اين در قلوب مسلمانان موجود است. وى مى‏افزايد: نماز يادآور مستمريگانگى و عظمت خداوند و ابراز اشتياق براى راه يافتن در مقام قرب‏ «اللّه» است. اين تغييرِ حالت دائمى باعث مى‏گردد كه امور مادى، زندگى آدمى را در خود غرق نكند. اصولًا رسالت قرآن متعادل ساختن انسان‏هاست، آن هم از راه ايمان و عشق به خدا.[[3]](NULL) طبع زمينى آدميان به گونه‏اى اجتناب‏ناپذير موجب دل‏مشغولى به اقتضائات زندگى وغفلت‏هاى پياپى از مسير بايسته حيات و هدف آفرينش است. فراموش كردن هدفْ زير فشار گرفتارى‏هاى مادى، امرى پرواضح است. از سويى ديگر، امكان مرور تمامى تعهداتى كه در راه رسيدن به هدف برعهده آدمى نهاده شده، در هر روز تقريباً ناممكن است و از ديگر سوى، زمان كافى نيز براى بررسى تمامى خواسته‏ها و آرمان‏ها وجود ندارد. نماز چكيده مكتب زندگى‏ساز اسلام را در خود دارد و با گفتنى‏ها و حركت‏هاى سنجيده و منظمش، كاملًا نمودار اسلام است. از اين‏روى مى‏توان نماز را به سرود ملى كشورها مانند كرد. كشورها براى پايدار كردن اصول خود در ذهن مردم، تكرار و بازگوكردن سرود ملى خود را كه خلاصه‏اى از مطلوب‏ها و هدف‏هايشان است، واجب مى‏شمرند. اين تكرار سبب مى‏شود كه افراد بر اين طرز فكر باقى بمانند و بدانند كه پيرو اين كشورند و جوياى آن هدف‏ها. از سوى دوم، اين تكرارْ آنان را براى كار و خدمت ساخته و پرداخته مى‏كند و آن‏گاه بدانها نقشه‏ها و راهها را مى‏شناساند و شجاعت و جرأت اقدام مى‏بخشد.

در آغاز روز، در نيمروز و به هنگام شب مسلمان را طلبيدن و اصول و راه و هدف و نتيجه را با زبان خودش به او فهماندن و او را با نيروى معنوى وادار به عمل كردن، اين همه نماز است.[[4]](NULL) بدين‏رو، مؤمن گام‏به‏گام به پيش‏مى‏رود و پيمودن اوج‏هاى پيش‏رو برايش آسان مى‏شود. پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود:الصّلوةُ نورُ المُؤْمن؛[[5]](NULL)نماز نور مومن است.الصّلوة قربانُ كلّ تقى؛[[6]](NULL)نماز وسيله تقرب پرواپيشگان به خداست.و اميرالمؤمنين عليه السلام نيز چنين فرمود:الصّلوةُ حصنُ الرَّحمن و مدحرة الشّيطان؛[[7]](NULL)نماز دژمحكم الهى و وسيله دور كردن شيطان است.در اين فصل به مطالعه آيات مربوط به اين فريضه بزرگ الهى مى‏پردازيم:

نماز بازدارنده از كژى‏ها

اتْلُ ما أُوحِىَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلوةَ إِنَّ الصَّلوةَ تَنْهى‏ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ.[[8]](NULL)

آنچه از كتاب به سوى تو وحى شده است بخوان، و نماز را برپا دار، كه نماز از كار زشت و ناپسند بازمى‏دارد، و قطعاً ياد خدا بالاتر است، و خدا مى‏داند چه مى‏كنيد.

آگاهى‏ها

1. خطاب آغاز اين آيه به شخص پيامبر صلى الله عليه و آله است. خداوند پس از يادكرد اجمالى از سرگذشت اقوام پيشين و برخورد نكوهيده و غيرانسانى آنان با رهبران الهى،[[9]](NULL) در مقام تسلى‏بخشى به پيامبر صلى الله عليه و آله دو رسالت كلى را برعهده آن بزرگوار نهاده كه جامعيت و كارآيى آنها براى موفقيت پيامبر صلى الله عليه و آله در رسالتش كافى است: نخست اينكه آنچه از كتاب آسمانى بر تو وحى شده است، تلاوت كن‏ (اتْلُ ما أُوحِىَ إِلَيْكَ.)؛ ديگر آنكه نماز را برپاى دار. آيات بسيارى بخش اول اين رسالت، يعنى تلاوت وحى را وظيفه كانونى پيامبرى مى‏داند، مانند: «إنْما عَليكَ الْبَلاغ:[[10]](NULL) وظيفه تو رساندن پيام الهى است»؛ «إنّما أَنتَ مُذكّرِ:[[11]](NULL) تو تنها يادآورى‏كننده هستى»، چنان‏كه اين قرآن چيزى جز يادآورى نيست‏ (إِنَّه تَذكِرَة)[[12]](NULL) و آياتى بدين مضمون كه ما تو را براى دعوت،[[13]](NULL) انذار و دادن خبرهاى جدى‏[[14]](NULL) به سوى مردم فرستاده‏ايم. چكيده سخن اينكه، مردم خود بايد بپذيرند و

نقش تو تنها پيام‏رسانى به مردم است؛ چه در ماهيت دين جايى براى اجبار و اكراه نيست.[[15]](NULL) 2. «اقامة» كه ريشه فعل امر «أَقِم» است و در لغت نيز با تعبيرهاى «برپاى داشتن»، «ادامه دادن»[[16]](NULL) و مانند آن به كار رفته، در تركيب‏ «أقم الصّلوة» به معناى نماز مجسّم شدن و حقيقت اين عبادت الهى را جزء وجود خود كردن است. درواقع نماز انجام تمامى وظايف عبوديت و تعهدات بندگى است.[[17]](NULL) از آنجاكه نمازْ انسان را به ياد نيرومندترين عامل بازدارنده، يعنى اعتقاد به مبدأ و معاد مى‏اندازد، سبب مى‏شود كه او را از فحشا و منكر باز دارد. انسانى كه به نماز مى‏ايستد؛ تكبير مى‏گويد؛ خدا را از همه‏چيز برتر و بالاتر مى‏شمرد؛ به ياد نعمت‏هاى او مى‏افتد؛ حمد و سپاس او مى‏گويد؛ او را به رحمانيت و رحيميت مى‏ستايد؛ به ياد روز جزايش مى‏افتد؛ به بندگى او اعتراف مى‏كند؛ يارى‏اش را مى‏جويد؛ از او صراط مستقيم مى‏طلبد و از راه غضب شدگان و گمراهان به خدا پناه مى‏برد، بى‏شك در قلب و روح چنين انسانى جنبشى به سوى حق، حركتى به سوى پاكى و جهشى به سوى تقوا پيدا مى‏شود.[[18]](NULL)

نكته‏ها

1. مى‏دانيم كه‏ «أقم الصّلوة» مانند «اتل ما أوحى إليك» خطاب به پيامبر صلى الله عليه و آله است و مى‏تواند بيانگر اين حقيقت باشد كه پيوند عبوديت با خدا رابطه‏اى است كه پيامبر نخستين دعوت‏شدگان بدان است و اساساً استثنايى در آن راه ندارد.

2. در تركيب‏ «أن الصّلوة تنهى‏ ...» اين نكته شايان توجه است كه در ادبيات عرب گفته شده است اگر يك اسم دوبار در تركيبى بيايد و دومى داراى الف‏ولام باشد، آن دومى عين اوّلى تلقى خواهد شد و احكام و ويژگى‏هاى آن را خواهد داشت. در اينجا واژه «صلوة» تكرار شده وداراى الف‏ولام است، از اين‏رو بدين‏گونه بايد ترجمه شود: «نماز را برپا دار؛ زيرا آن نماز كه تو برپادارى، از فحشا و منكر بازمى‏دارد.» فرض اين است كه برسر «صلوة» اوّلى امر «أقم» آمده و خطاب به پيامبر است. بنابراين مقصود از نمازى كه آدمى را از زشتى‏ها به دورمى‏دارد، نمازى است پيامبرانه و برپاداشته‏شده و نه فقط نمازى كه خوانده شده باشد، بى‏آنكه اقامه گردد.

پيش‏تر گفته شد كه اقامه نماز، يعنى به‏گونه‏اى برپا داشتن كه نماياننده عبوديت و بندگى خالصانه نمازگزار در برابر خداوند باشد (مانند نماز پيامبر) و اگر بدين‏سان ميسّر نيست، مؤمن بايد سعى كند نماز خود را تا حد ممكن به نماز پيامبرانه نزديك سازد.

3. خداوند در پايان مى‏فرمايد: «وَلذكر اللّه أكبر.» اين سخن بدين نكته اشاره دارد كه آنچه نماز را به‏حق نماز مى‏سازد و تأثير فزاينده مى‏بخشد، ياد خداوند است. نمازى كه خالى از ياد خدا باشد و به انگيزه‏اى جز عبوديت حق خوانده شود، به‏جاى آنكه كليد بهشت‏[[19]](NULL) شود، همان خواهد شد كه سعدى گفته است:

|  |  |
| --- | --- |
|  | در احاديث قدسى آمده است كه خداوند به حضرت موسى عليه السلام فرمود: «يا موسى‏ أَنَا جَليسُ مَن ذَكَرَنى:[[21]](NULL) اى موسى! من همنشين آن كسى هستم كه به ياد من است.» حال بايد توجه كرد وقتى انسان خود را در كنار پدر يا استاد و يا مسئولى ببيند، مواظب رفتار خود خواهد بود. پس اگر چنين انسانى خود را در كنار خدا، و خدا را همنشين خود يافت، چه روى خواهد داد؟ |

نوبت‏هاى حضور

أَقِمِ الصَّلوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى‏ غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً\* وَ مِنَ اللَّيْلِ‏فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى‏ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً\* وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِى مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِى مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِى مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصِيراً.[[22]](NULL)

نماز را از زوال آفتاب تا نهايت تاريكى شب برپادار، و [نيز] نماز صبح را، زيرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان‏] است. و پاسى از شب را زنده بدار، تا براى تو [به منزله‏] نافله‏اى باشد، اميد كه پروردگارت تو را به مقامى ستوده برساند. و بگو: «پروردگارا، مرا [در هر كارى‏] به طرز درست داخل كن و به طرز درست خارج ساز، و از جانب خود براى من تسلطى يارى‏بخش قرار ده.»

آگاهى‏ها

1. اين سه آيه، پس از آياتى حاكى از توطئه‏ها و وسوسه‏هاى مشركان و نقشه‏هاى مخرب آنان براى از بين بردن قرآن و پيامبر صلى الله عليه و آله نازل شده است.[[23]](NULL) در روايات مربوط به اسباب نزول اين آيه وارد شده است كسانى از افراد سرشناس مشرك از پيامبر صلى الله عليه و آله خواسته بودند به بت‏هاى آنها احترام بگذارد و يا اينكه براى منطقه مسكونى آنها حريم و حرمت ويژه قائل شود.[[24]](NULL) خداوند پس از تحذير شديد پيامبر صلى الله عليه و آله از توجه به پيشنهاد آنها و پيروى از آنان، در آيات مورد بحث به مسأله نماز و نيايش مى‏پردازد كه خود عاملى مؤثر در رويارويى با شرك و فساد و ابزارى براى درهم كوبيدن وسوسه است.

2. «دُلوك الشّمس» در منابع لغوى به معناى فروشدن يا زردرنگ شدن و برگشتن خورشيد و ميل به سوى مغرب و نيز بازگشت آفتاب پس از وقت ظهر و زوال آن از دايره نصف‏النهار[[25]](NULL) آمده است. واژه «دلوك» در اصل به معناى ماليدن دست يا چيزى به چيزى‏[[26]](NULL) از سويى به‏ سويى است. برخى نيز آن را به معناى تمايل به سويى دانسته‏اند، از اين‏رو «دلوك الشمس» را متمايل شدن خورشيد از دايره نصف‏النهار به سمت مغرب معنا كرده‏اند. به هر حال سخن غالب در معناى اين تركيب، همان وقت ظهر است، اگرچه برخى به معناى مغرب و فرورفتن آفتاب دانسته‏اند.[[27]](NULL) 3. «غسق الليل» به معناى تاريك شدن شب‏[[28]](NULL) و شدت تاريكى‏[[29]](NULL) و در روايات شيعه نيز به معناى نيمه‏شب آمده است.[[30]](NULL) 4. مقصود از «قرآن الفجر» برابر ترجمه‏هاى كهن قرآن، دميدن پگاه‏[[31]](NULL) و نماز بامدادين‏[[32]](NULL) است؛ همچنان‏كه در روايات شيعه و اهل‏سنت به همين معنا تصريح شده است.[[33]](NULL) حاصل سخن آنكه، در اين آيه به اوقات نمازهاى يوميه «ظهروعصر، مغرب‏وعشا و صبح» اشاره شده و تبيين دقيق اوقات و جزئيات آن برعهده پيامبر صلى الله عليه و آله و ديگر معصومان عليهم السلام مى‏باشد كه مدارك آن در جاى خود به تفصيل آمده است.[[34]](NULL) 5. «تهجد» به معناى بيدارى بعد از خواب است و در اين آيه، مقصود شب‏زنده‏دارى براى عبادات و نيايش‏هاى شبانه است كه در فرهنگ دينى ما بدان سفارش بسيار شده است. اين عمل در قالب‏هاى ويژه‏اى- افزون بر نمازهاى واجب يوميه- تعريف گشته و بر تأثير آن در سازندگى زندگى انسان تأكيد بسيار رفته است.

نكته‏ها 1. راز تقسيم اوقات عبادات واجب در طول شبانه‏روز اين است كه چون بنا بر آن است كه نماز تأمين‏كننده ارتباط دائمى مؤمن با خداوند و مرور كلى انديشه اسلامى در ضمن گفتنى‏هاى اين عبادت باشد،[[35]](NULL) از اين‏رو بايد بسان غذاى روح انسان تلقى گردد و مانند غذاى جسم در نوبت‏هاى متوالى به ذائقه جان آدمى برسد. بزرگى‏[[36]](NULL) مى‏گفت: انسان‏ها در اين جهان به كسى مى‏مانند كه در بيابان غبارآلودى در حركت است و هرچه مواظب باشد كه غبار سر و رويش را نيالايد، بى‏فايده خواهد بود. بدين‏روى، هر خردمندى كه ره‏پيماى بيابان طوفان‏خيز و غبارآلود باشد، پس از پيمودن قسمتى از راه در كنار جوى آب زلالى نشسته، خستگى از تن فرومى‏نشاند و با شستن سر و روى، آلودگى غبار را مى‏زدايد. در روايتى از حضرت رسول صلى الله عليه و آله مى‏خوانيم:

نماز بسان نهر آب زلالى است در مقابل درب منزل شماكه روزى پنج مرتبه در آن، تن خود را شستشو مى‏دهيد. كسى كه چنين كند، هيچ آلودگى در بدن او باقى نمى‏ماند. بدين‏گونه با انجام درست نمازهاى پنجگانه اثر گناه هم در وجود انسان از بين مى‏رود.[[37]](NULL) 2. در اين آيات، نماز صبح با دو ويژگى توأم شده است: يكى «قرآن الفجر» كه تداعى‏بخش كتاب آسمانى است و گوياى اينكه نماز همان قرآن است كه بايد همواره بدان توجه داشت، از اين‏رو نمازِ بدون قرآن نماز نيست؛[[38]](NULL) دوم «كان مشهودا» كه برابر روايات اسلامى در تفسير آيه، تركيبى تشويق‏آميز است. از زبان امام‏باقر و امام‏صادق عليهما السلام رواياتى بدين مضمون وارد شده است كه فرشتگان روز و شب عبادت نمازگزار را مشاهده كرده، در نامه عمل وى مى‏نگارند.[[39]](NULL) 3. در پايان آيه دوم، براى عبادتگران در شب از مقام محمود سخن رفته است، آن هم به‏صورت نكره (مقاماً محموداً)؛ يعنى آن مقام برجسته‏اى كه كسى نمى‏تواند به عظمت آن پى‏ببرد. اين موضوع بيانگر آن است كه با وجود واجب نبودن نماز شب، اين عبادت از نظر شارع مقدس اسلام بسيار ارجمند و از لحاظ سازندگى و توفيقْ بسيار مؤثر است.[[40]](NULL) بدين رو، سيره عملى بزرگان دين و اولياى خدا همواره بر مداومت بر عبادت‏هاى شبانه بوده است. از اين‏رو بر مؤمنان است كه وقت خود را به گونه‏اى تنظيم نمايند كه پيش از طلوع صبح به حضور خداوند باريافته، روز خود را با نماز و ذكر خدا آغاز كنند.

4. سومين آيه، تعليم جامع‏ترين درخواست‏هاى فطرى آدمى است كه انسان‏ها عموماً از آن غافل مى‏مانند و آن عبارت است از ورود و خروج صادقانه در هر حركت و سكون، توان انجام صحيح وظايف و پيروزى بر مشكلات در مسير زندگى.

زداينده بدى‏ها

وَ أَقِمِ الصَّلوةَ طَرَفَىِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى‏ لِلذَّاكِرِينَ.[[41]](NULL)

و در دو طرف روز [اول و آخر آن‏] و نخستين ساعات شب نماز را برپا دار، زيرا خوبيها بديها را از ميان مى‏برد. اين براى پندگيرندگان، پندى است.

نكته‏ها

1. «انّ» در اين آيه براى بيان علت است، از اين‏رو در ترجمه بايد عبارت «زيرا ...» بيايد.

«سيّئات» در قرآن، هم به معناى گناه آمده است؛ مانند «وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى النَّارِ:[[46]](NULL) كسانى كه گناه مى‏كنند، به صورت، در آتش افكنده مى‏شوند.» و هم به معناى سختى و ناگوارى و حوادث ناخوشايند؛ مانند «وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها:[[47]](NULL) و اگر سختى به شما رسد، دشمنان شاد مى‏شوند.» بنابراين هم اين‏گونه معنا مى‏شود كه «نماز را برپاى دار- كه اصل نيكى‏هاست- زيرا

نيكى‏ها اثر آزاردهنده مشكلات و ناملايمات را از بين مى‏برد» و هم بدين‏سان كه «نيكوكارى‏ها آثار غفلت‏ها و گناهان را از بين مى‏برد»؛ چنان‏كه در حديثى از پيامبر صلى الله عليه و آله وارد شده است:

ما مِن صَلوةٍ يحضرُ وقتها إِلّا نادى‏ ملكٌ بينَ يَدَىِ النّاسِ: أيُّها النّاسُ قوموا إلى‏ نيرانِكُمُ الَّتى أوْقَدتُموها عَلى ظهورِكُم فَاطْفَئوها بِصلوتِكُم.[[48]](NULL)

در وقت هر نمازى فرشته‏اى در برابر مردم فرياد مى‏زند: هان اى مردم! برخيزيد و آتش‏هايى را كه با گناه افروخته و برپشت خود بار كرده‏ايد، با به جاى آوردن نماز آن را خاموش سازيد.

2. تركيب پايانى آيه، يعنى‏ «ذلك ذكرى لِلذّاكرين» بيانگر اين است كه روح اصلى نماز ياد است و براى تداوم آن، انسان بايد خود تلاش كند؛ چه‏آنكه مقصود از ياد، خطورات غيرارادى نيست، بلكه توجه دادن مكرر به خود است كه اى انسان! تو بايد بفهمى كه سرتا پا و در تمامى شئون به قدرتى لايزال وابسته هستى. اين ياد مكرر، آدمى را به نيايش مكرر مى‏خواند. نيايش صادقانه زمينه تقرب به كمال مطلق را فراهم مى‏سازد و تقرب به كمال، خود كمال‏بخش و بلكه ماهيتاً چيزى جز كمال نيست، از اين‏رو عذرى براى كسى نمى‏ماند.

فصل دوم: ديباچه نيايش‏

وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِى وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.[[50]](NULL)در فصل پيش، از نماز به دل‏انگيزترين سرود عشق و زيباترين نماد عبوديت و نيايش انسان در برابر پروردگار ياد شد. حال در اين فصل برآنيم تا از لطايفِ بخشى از اجزاى اصلى نماز، يعنى «سوره حمد» نكته‏هايى را بيان داريم.

مى‏دانيم كه قرائت سوره حمد در هر نمازى واجب است و به هيچ روى ترك آن جايز نيست. از اين‏رو بر هر مسلمان است كه سوره حمد را به‏درستى فرا گيرد و بر مفاهيم برجسته و فرازين آن وقوف يابد.

سوره حمد داراى نام‏ها و شناسه‏هاى فراوانى است‏[[51]](NULL) كه تمامى آنها از عظمت مقام آن‏ حكايت دارد؛ نام‏هايى چون فاتحةالكتاب،[[52]](NULL) ام‏القرآن،[[53]](NULL) سبع‏المثانى،[[54]](NULL) اساس‏[[55]](NULL) و حتى گاه آن را صلوة خوانده‏اند؛ زيرا همان‏گونه كه اشاره شد، سوره حمد جزء اصلى نماز است و روايات فراوانى بدين مضمون داريم:

لاصلوةَ إلّابفاتحةِ الكتاب؛[[56]](NULL)

هيچ نمازى جز با خواندن فاتحة الكتاب درست نيست.اينكه آن را فاتحةالكتاب خوانده‏اند، از آن‏روست كه قرآن‏مجيد با آن آغاز مى‏شود و به زبان امروز ديباچه قرآن است. ديباچه قرآن مانند ديباچه هر كتابى، نشان‏دهنده طرحى كلى از مجموعه معارف اين كتاب است؛ همان‏گونه كه نماز نيز خلاصه و تصوير كوچكى است از اسلام، بسيارى از جوانب برجسته و ايدئولوژى اسلام به اشاره‏اى در آن بازگو شده است.[[57]](NULL) با اين وصف، آشكار مى‏شود كه چرا اين سوره را ام‏الكتاب يا ام‏القرآن خوانده‏اند؛ چه‏آنكه مفاهيم مندرج در اين سوره، مرجع و مقصد تمامى آموزه‏هاى گسترده در سراسر قرآن است و واژه «امّ» در زبان عربى به تمامى معانى يادشده آمده است.

اين سوره را سبع‏المثانى نيز خوانده‏اند؛ زيرا مجموع هفت آيه آن در هر نمازى دست‏كم دوبار بايد خوانده شود و كمتر از آن مجاز نيست. بنابراين سبع‏المثانى، يعنى هفتگانه‏اى كه دوبار خوانده مى‏شود.[[58]](NULL) البته در نمازهاى سه ركعتى و چهار ركعتى، نمازگزار مى‏تواند به جاى تسبيحات اربعه ركعت سوم و چهارم، سوره حمد را قرائت كند كه اين خود نشانه ديگرى از عظمت اين سوره است.برخى سوره حمد را اساس به معناى پايه و مبنا ناميده‏اند؛ چنان‏كه كسى نزد شعبى،[[59]](http://) دانشمند و فقيه كوفى در سده اول اسلامى از دردى ناليد. شعبى به او گفت: «عَليكَ بِأَساسِ القرآن‏؛ به اساس قرآن توجه كن.» وقتى پرسيد اساس قرآن چيست، شعبى جواب داد: فاتحة الكتاب. سپس سخنى را از استادش ابن عباس، شاگرد برجسته اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه هر چيزى را اساسى است، تا آنكه فرمود و اساس قرآن فاتحةالكتاب است. چون تو را رنجى برسد، برتو باد به اساس و اين سوره را بسيار بخوان تا شفايابى.[[60]](NULL) ممكن است سخن ابن‏عباس ناظر به اسرارى باشد كه از ساحت ادراك ما بيرون است و شايد هم به اهميت و والايى مضامين اين سوره اشارت داشته باشد كه مداومت و تمرين برآن آدمى را نيرويى مى‏بخشد كه تحمل رنج‏ها براى او آسان مى‏گردد. حال اين آيات شريف را مرور مى‏كنيم.

زيباترين اوصاف خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ\* الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ\* مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

در روايات آمده است كه گرامى‏ترين آيه در كتاب خدا، آيه «بسم‏الله الرحمن الرحيم‏.» است.[[63]](NULL) اين جمله مبارك همان‏گونه كه سرآغاز همه سوره‏هاى قرآن و ابتداى نماز است، آموزشى جدى است بر لزوم آغاز تمامى كارها با نام و ياد خدا؛ نام و يادى كه همه‏چيز انسان است.

مسلمان با نام خدا روزش را شروع مى‏كند و با نام او برتلاش روزانه‏اش نقطه پايان مى‏نهد؛ به ياد او به بستر مى‏رود و با استعانت او سر از بستر برمى‏دارد و در پايان با نام و ياد او چشم از اين جهان برمى‏گيرد و رهسپار سراى جاويدان مى‏شود. بدين روى، مسلمان همه‏اش اميد است و آنجا نيز كه برحسب معمول هيچ اميدى نيست، براى او اميد هست، بلكه برابر آموزه‏هاى دينى‏اش اميدى فراتر از هميشه. در حديثى آمده است كه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:

«كُنْ لِما لاتَرجوا أرجى‏ منك لِما ترجو ....»[[64]](NULL)

آنجاكه اميدى نيست، اميدت از همه‏جا بيشتر باشد. نام خدا را بر زبان آوردن و به كام جان چشاندن، يعنى خزاين عالم هستى را ديدن و به قدرت صاحب آن خزاين امنيت يافتن.

2. الف‏ولام در «الحمد» به معناى استغراق و گوياى آن است كه هر حمدى از هر كس و به هرگونه صادر شود، براى خداست. همه ستايش‏ها و سپاس‏ها مخصوص اوست؛ چرا كه همه عظمت‏ها از آن او و همه رحمت‏ها، نيكى‏ها و نيكوكارى‏ها از سرچشمه وجود اوست. پس ستايش او، ستايش همه نيكى‏هاست و ستايش هر خوب درواقع به ستايش او بازمى‏گردد. اگر چنين بينشى در وجود آدمى نهادينه شود، راه خودبينى و خودشگفتى را بر او مى‏بندد؛ همچنان‏كه از بى‏مصرف گذاردن يا بيهوده مصرف كردن خصلت‏ها و توان‏هاى نيكى‏آفرين جلوگيرى مى‏كند. مسلمان واقعى- برابر سخن پيشوايان خود- هر كارى را كه نام خدا در آغاز آن نباشد، ناتمام و بى‏ثمر مى‏داند.[[65]](NULL) 3. «الرحمن» و «الرحيم» دو نام از نام‏هاى پروردگار است كه پيوند ربوبى خداوند با عالم هستى وانسان از رهگذر اين دو نام مقدس است. خداوند را دو گونه عنايت است: رحمت همگانى كه تمامى موجودات را فرا گرفته است، آن‏سان كه خود فرموده: «وَ رَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْ‏ءٍ؛[[66]](NULL) رحمت من همه‏چيز را فرا گرفته است.» و ديگر رحمت و عنايتى ويژه كه به بندگان شايسته روامى‏دارد؛ همچنان‏كه در پى همين آيه فرموده است: «فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ؛ رحمتم را براى پرواپيشگان مقرر مى‏دارم.»

واژه «رحمن» چون دلالت برگستردگى رحمت الهى دارد، هيچ كس را شايستگى اتصاف به اين وصف نيست و ويژه خداوند است، اما «رحيم» كه عنايت ويژه خداوندى براى شايستگان از رهگذر اين وصف است، بر غير خداوند نيز اطلاق مى‏شود؛ چنان‏كه در وصف پيامبر صلى الله عليه و آله آمده است:

بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ؛[[67]](NULL)پيامبر بر مؤمنان رئوف و رحيم است.

وصف رحمانيت و رحيميت- با اين دو حوزه كاربرد- وصف خداوند است، هم در دنيا و هم در آخرت؛ چنان‏كه در دعايى از امام‏سجاد عليه السلام چنين مى‏خوانيم:يا رحمن الدّنيا والآخرةِ و رَحيمهما.[[68]](NULL)

درباره رحمت واسطه الهى كه در اصطلاح بدان رحمت رحمانيه مى‏گويند، بايد گفت آنچه در برابر اين وصف فراگير قرار مى‏گيرد، عدم است نه غضب.[[69]](NULL) تمامى بلاها در دنيا و سختى‏ها و عذاب‏ها در آخرت، چون از سوى خداوند است، جز جلوه رحمت عام و جز مصلحت بنده چيزى نيست و خداوند همان‏گونه كه رحمت دنياست، رحمان آخرت نيز هست و تمامى آنچه به‏عنوان مزد عمل مطرح است، جلوه‏هايى از رحمت رحيميه يا «رحمت خاص» خداوند به شمار مى‏آيد. بنابراين رحمانيت و رحيميت خدا با عذاب الهى منافات ندارد؛ همان‏گونه كه خودفرموده است:

نَبِّئْ عِبادِى أَنِّى أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ\* وَ أَنَّ عَذابِى هُوَ الْعَذابُ اْلأَلِيمُ.[[70]](NULL)

به بندگان من خبر ده كه منم آمرزنده مهربان؛ و اينكه عذاب من، عذابى است دردناك.

4. «مالك يوم الدين» به معناى صاحب‏فرمان در روز جزاست. در وصف روز قيامت آمده است:

يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ اْلأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ.[[71]](NULL)

روزى كه كسى براى كسى هيچ اختيارى ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آنِ خداست.

«دين» به معنى پاداش و جزاست؛ چنان‏كه در آيه‏اى ديگر براى اين روز وارد شده است:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً.[[72]](NULL)

روزى كه هر كسى آنچه كار نيك به جاى آورده و آنچه بدى مرتكب شده، حاضر شده مى‏يابد؛ و آرزو مى‏كند: كاش ميان او و آن [كارهاى بد] فاصله‏اى دور بود.

بدين ترتيب نيمه اول سوره حمد كه متضمن ستايش پروردگار جهان و جهانيان و ذكر برخى از مهم‏ترين صفات خدا بود، به پايان رسيد. اكنون زمينه براى احساس حضور و ابراز عبوديت در برابر پروردگار به صورت مستقيم براى بنده هشيار فراهم است.

نكته‏ها

1. از آغاز اين سوره برمى‏آيد كه تمامى حمدها از آنِ ربوبيت الهى است. به‏سخن ديگر، بين حمد و ربوبيت پيوندى منطقى برقرار است. درمورد «ربّ» و «ربوبيت» در درس‏هاى پيش سخن گفته‏ايم، اما حمدْ ثنايى است زبانى براى كارهاى خوب. تركيب حمد با ربوبيت مى‏تواند يادكرد حقيقى فطرى باشد. بدين معنا، خدايى كه اين همه به ما نعمت داده و ما را تحت ربوبيت خود رشد داده، شايسته است كه حمدش را برزبان جارى سازيم و بدين‏سان ارتباط

2. اگرچه خداوند، «ربّ» تمامى موجودات و جهان‏هاست، اما در اينجا منظور از «عالمين»، جهانيان و جوامع انسانى است. اين واژه در هفتادوسه موردى نيز كه در قرآن به كار رفته، به معناى انسان‏هاست و تفسير عالمين به عوالم‏ (جمع عالم) كه عالم جماد و حيوان و نبات باشد يا عوالم علوِى و سفِلى يا عوالمى كه بر انسان مى‏گذرد (از دوران جنينى تا كهولت) و مانند آن، هيچ‏يك به‏عنوان تفسير واژه‏ «عالمين» صحيح به نظر نمى‏رسد، اما اينكه چرا از مجموعه اجزاى جهان، تنها انسان‏ها مورد توجه قرار گرفته‏اند، بايد گفت اين نوعى تشريف است و تشويق انسان به روى‏آوردن به خداوند تا مگر توجهى كند؛ چه تمامى‏ كمالاتى‏ كه زمينه‏ساز اجر و پاداش مى‏شود، از راه حركت ارادى و جهت‏دار انسان است.

3. پيوند «رحمن» و «رحيم» با «مالك يوم الدين» پيوندى دل‏انگيز و امنيت‏بخش است. وقتى كسى كه‏ «رحمن» و «رحيم» است، مالك و صاحب فرمان نيز شد، هم عذاب او و هم ثوابش و هرچه از او برسد، چيزى جز رحمت نخواهد بود و چون از سوى او هيچ منع و مشكلى نيست، پس آدمى بايد خود را مهيا سازد.

زيباترين رويكرد بنده‏

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ\* اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ\* صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَاالضَّالِّينَ.

آگاهى‏ها

1. در رواياتى از پيامبر صلى الله عليه و آله آمده است كه خداوند مى‏فرمايد: نماز را بين خود و بنده‏ام تقسيم كرده‏ام. در تركيب‏هاى‏ «الحمد للّه رب العالمين» تا «مالك يوم الدين» نمازگزار از حمد و ثنا و تمجيدخداوند سخن مى‏گويد و آن‏گاه كه به‏ «ايّاك نعبد» رسيد، خداوند مى‏فرمايد:

فَهذه بَيْنى‏ و بينَ عَبدى نِصْفَينِ. نصفُها لى و نصفُها لِعَبدى ماسأل.[[74]](NULL)

اينجا بين من و بنده‏ام نقطه تقسيم است و بنده من حق دارد هرچه بخواهد، از من طلب كند.

2. در تركيب‏ «اياك نعبد» به اصطلاح اهل ادب، التفات وجود دارد؛ بدين بيان كه از آغاز سوره تا به اينجا، همه تركيب‏ها به صورت غايب ادا مى‏شد، اما به‏ناگاه تركيب خطابى به ميان آمد- كه به آن التفات از غيب به خطاب مى‏گويند. درباره چنين التفاتى گفته‏اند: كسى كه با توجه، تمامى حمدها را براى خداوند بشناسد- كه رحمت گسترده‏اش همه جا و تمامى زمان‏ها را فراگرفته و فرمانش در همه عالم وجود جارى است- خودبه‏خود اين زمينه فراهم مى‏شود كه بنده بگويد خدايى اين‏چنين نمى‏تواند غايب باشد. از اين‏رو، خود را در محضر خدا يافته، مستقيماً خطاب مى‏كند كه‏ «اياك نعبد ....» و بلكه تمامى عالم و تمامى انسان‏ها را در محضر حق مى‏بيند.

3. ضمير «اياك» مقدم شده است تا افاده حصر كند؛ يعنى تنها تو را مى‏پرستيم. نمازگزار با اين جمله، بند عبوديت غيرخدا را از وجود خود مى‏گسلد و داعيه‏هاى خداوندگارى را رد كرده، و مدعيان ربوبيت را- كه در طول تاريخ همواره بشر را در زنجير عبوديت و استضعاف اسير داشته‏اند- نفى مى‏نمايد. اعتراف و قبول اينكه عبوديت منحصراً بايد در برابر خدا و براى او باشد، يكى از مهم‏ترين اصول فكرى و عملى اسلام و همه آيين‏هاى الهى است.

همواره در طول تاريخ كسانى بوده‏اند كه اين حقيقت ناب را درست درنيافته، از اين‏رو ناآگاهانه به عبوديت غيرخدا دچار گشته‏[[75]](NULL) و همه دنيا و آخرت خود را به تباهى كشيده‏اند.

4. «صراط» همان راه و مسير مستقيم، يعنى متعادل است. از آنجا كه آدمى برحسب طبيعت انسانى خود اگر به حال خويش رها شود، با پيمودن راه افراط و يا تفريط خود را به تباهى‏مى‏كشاند، تمامى انسان‏ها موظف شده‏اند همواره از خداوند درخواست كنند تا آنها را از بى‏راهه‏ها و كژ راهه‏هاى مسير به راه راست هدايت كند. اگر آدمى نيازى برتر و حياتى‏تر از هدايت مى‏داشت، بى‏شك آن نياز در سوره حمد- كه ديباچه قرآن و بخش مهم نماز است- به زبان دعا ذكر مى‏شد. با هدايت الهى است كه عقل و تجربه در مسير درست قرار مى‏گيرد و بدون آن همين عقل و تجربه به چراغى در دست راهزنى يا تيغى در كف ديوانه‏اى بدل مى‏گردد.

5. مقصود از نعمت در آيه‏ «صراط الذين انعمت عليهم»، نعمت مال و مقام و عشرت مادى نيست- كه برجسته‏ترين دارندگانش همواره درنده‏ترين دشمنان خدا و خلق بوده‏اند- بلكه مراد، نعمت لطف و هدايت خداست كه در جاى ديگرى از قرآن نيز تبيين شده است:

وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ.[[76]](NULL)

كسانى كه از خدا و پيامبر فرمان مى‏برند، در كنار كسانى قرار مى‏گيرند كه خداوند بدانها نعمت ارزانى داشته؛ يعنى پيامبران، صديقان و شهيدان و شايستگان. اين راه، مسيرى روشن در تاريخ است، با هدفى معين و پويندگانى معروف و معلوم.

6. به‏جز راهى كه مطرح شد، در آيه «غير المغضوب عليهم‏» خط ديگرى است كه آن نيز مشخص و داراى رهروانى شناخته‏شده است. نمازگزار با يادآورى آن راه به خود نهيب مى‏زند كه در آن راه گام ننهد و بدان سوكشيده نشود، بى‏درنگ پس از درخواست پيشين مى‏خواهد كه راهش از راه كسانى كه مورد خشم خدا قرار گرفته‏اند، جدا گردد.[[77]](NULL) اگرچه مصاديق بسيارى براى غضب‏شدگان درگاه گفته شده و مى‏توان مصاديق ديگرى نيز يافت، مناسب‏ترين و جامع‏ترين سخن آن است كه مقصود از غضب‏شدگان كسانى‏اند كه حق را شناختند، اما با لجاجت از آن روى‏گرداندند و بى‏ترديد همين رويگردانى لجوجانه سبب مغضوب شدن آنان است. كسى كه‏

لجوج باشد، هيچ‏كس نمى‏تواند براى اصلاح او گامى بردارد. شخص خواب را مى‏شود بيدار كرد، اما آن‏كس كه خود را به خواب زده است، هرگز.

7. به‏جز دو گروهى كه از آنها به منعمان و مغضوبان ياد شد، دسته سومى (ضالين) نيز هست كه راه آنان در نهايت به همان نقطه‏اى مى‏رسد كه راه مغضوبان مى‏رسد. آنان‏كه از سر بى‏خبرى و ناآگاهى به تبعيت از پيشوايان گمراه و گمره‏ساز در راهى غير از راه حقيقت گام مى‏نهند و خود را از انديشيدن معاف دانسته، به خود اجازه نمى‏دهند كه در وضعيت خود تجديدنظرى روا دارند، اينان همان گمراهان‏اند. نماز گزار با يادآورى اين دو گروه (مغضوبان و گمراهان) در خود حالت حساسيت و مراقبتى پديد مى‏آورد تا در برابر راه‏هاى انحرافى، براى پذيرش حق آماده‏تر گردد. آن‏گاه توجه به نعمت‏هايى كه خداوند در وجود او نهاده و لزوم شكر آن نعمت‏ها، جديت او را در پيمودن راهى كه در پيش دارد، بيشتر مى‏سازد و اين است غايت آن نمازى كه براى خدا و به‏منظور تقرب به او صورت پذيرد. نمازى اين‏چنين نمى‏تواند بدون ياد حق و بدون تقرب بدو باشد. ياد خدا باطن آدمى را خالص مى‏سازد و حركت همراه با اين‏ياد، او را در ساحت خدايى شدن قرار مى‏دهد؛ تا آنجا كه در اوج عبوديت، حركت و نگاهش خدايى مى‏شود و آن‏چنان كه در حديث معروف قرب نوافل‏[[78]](NULL) آمده، چشم و گوش و زبان و ديگر اعضاى او جز خدابينى و خدا نيوشى و خداگويى، حركتى ندارد در حديثى قدسى آمده است.

عَبدى أطِعْنى حَتّى أَجْعَلُك مِثلى؛[[79]](NULL)

بنده من! به فرمان من باش تا من تو را چون خود سازم. عبادت بر استعانت مقدم شده است، با آنكه مقام كمك الهى برتمامى حركات انسان و هستى مقدم است و هيچ عملى عبادى و غيرعبادى تا اعانت او نباشد، انجام نمى‏شود. اما اينكه چرا اين تقدم صورت گرفته، بايد بگوييم مقصود از كمك خداوند، اعانت ويژه است كه جلوه‏اى از رحمت خاص خداست و زمينه ويژه و استعداد خاص مى‏طلبد و اين استعداد با عبوديت حاصل مى‏شود. بنابراين نخست عبادت و سپس استعانت.

3. «نعبد و نستعين» هر دو به صورت جمع آمده است، با اينكه روح مقام عبادتْ پيوندى است بين بنده و خداوند كه با اخلاص و قصد قربت تحقق مى‏يابد. اما تو گويى خداوند تعليم مى‏دهد كه همواره در جمع باش و خود را در جمع ملاحظه كن تا توفيق بيشترى يابى. خود را در جمع ديدن، هم تواضع مى‏آورد (تو كسى نيستى و مانند همه‏اى و نه بيشتر) و هم اميد؛ زيرا وقتى انسان، همدردان و نيازمندانى چون خود را فراوان ديد، ديگر هرگز نمى‏گويد خدا به من توجه نمى‏كند، بلكه مى‏گويد حتماً در جمع، جان شيفته و دل شكسته و روح آماده‏اى هست، پس بايد اميد داشت كه خداوند اجابت مى‏كند. در واقع اميد داشتن حركت را بسامان‏تر و پرشتاب‏تر مى‏سازد.

4. پيمودن راه راست به قدرى مهم و حساس است كه حتى پيامبران كه خود بر صراط مستقيم‏[[80]](NULL) هستند، از درخواست مكرر آن معاف نيستند و اين مى‏تواند به دليل طبيعت اين دنياى مادى و وضعيت روانى انسان‏ها باشد كه حتى اندكى غفلت، بهاى سنگينى را به دنبال دارد.

فصل سوم: در باور همگان‏:أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّموَاتِ وَ الْأَرْضِ.[[81]](NULL)

درآمد:يكى از فيلسوفان مشرق زمين در جهان معاصر درمورد حقيقت دين چنين گفته است: دين، ذاتى ذهن انسانى و مكمل طبيعت بشرى است. شايد همه چيز تحليل رود، ولى اعتقاد به خدا- كه اصل نهايى همه اديان جهان است- برجاى خواهد ماند.[[82]](NULL) بررسى تاريخ انديشه بشر درمورد خدا نشان مى‏دهد كه اصل خداجويى و خداگرايى به نسبت رشد فرهنگ و انديشه انسان‏ها و تعميق و گسترش دانش بشرى، همواره روى در لطافت و والايى داشته است. از عناوين و نام‏هايى كه اقوام و ملل گوناگون جهان به مبدأ عالم هستى داده‏اند، حركت پيوسته بشر به سوى تعالى در خداانديشى، به روشنى قابل درك است.

انجمن انجيلى بريتانيا از سال 1804 ميلادى تاكنون توانسته است نام خدا را حدوداً به‏هفتصد زبان و لهجه در جهان منتشر سازد كه معانى آنها به‏تدريج مفهوم «خودآيى»، «خودزايى» يا «همه‏دان»، «هستى‏ده»، «مطلق»، «مجرد» و «نيرو» به خود گرفته است.[[83]](NULL) دلايل آفرينش بر آفريننده‏اى دانا و توانا و دلالت خلقت بر وجود طراحى دقيق، در سنجش خرد آدميان به اندازه‏اى قانع‏كننده بوده است كه پيامبران الهى همواره خود را فرستاده او اعلام كرده‏اند، نه ثابت‏كننده‏اش، و تنها رسالت خود را تصحيح و تعالى گرايش فطرى به كمال مطلق دانسته‏اند. بدين روى در كتاب‏هاى آسمانى و آثار وحيانى، مسأله‏اى با عنوان اثبات وجود خدا و با اين آهنگ تقريباً مطرح نيست. درحالى كه در آثار فلسفى و كلامى برحسب معمول، بخش مربوط به خدا با مسأله اثبات صانع آغاز مى‏گردد.

مى‏گويند در عصر افلاطون براى نخستين‏بار در يونان اين موضوع مطرح شد كه خدا بايد به كمك برهان اثبات گردد. با اينكه هيچ يك از نويسندگان عهد عتيق‏[[84]](NULL) با «هستى خدا» به صورت مسأله‏اى پيچيده برخورد نكردند، در عهد جديد نيز مانند عهد عتيق از استدلال فلسفى براى اثبات صانع سخنى نمى‏رود.[[85]](NULL) در قرآن‏مجيد و آثارقطعى پيشوايان بزرگ اسلام دلايل بسيارى است بر اينكه مسأله فطرى بودن دين و توجه به خدا سخت مورد عنايت بوده است. ظاهراً قرآن‏كريم اولين كتابى است كه اين مسأله را مطرح كرده و ديگر آنكه اين امر مخصوص قرآن است. البته امروز اين مقوله در ميان فيلسوفان و روانشناسان جايگاهى شايسته يافته است.[[86]](NULL)

گفتمان و حجت‏

قرآن‏كريم در قالب گزارشى از گفتگوى پيامبران الهى با مخالفان خود، ضمن تأكيد بر «شك‏ناپذيرى» وجود خداوند، راه معقول توجه به ذات ربوبى را در اين آيات نشان داده است:

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَايَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِى أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِى شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ\* قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَواتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ.[[87]](NULL)

آيا خبرِ كسانى كه پيش از شما بودند: قوم نوح و عاد و ثمود، و آنانكه بعد از ايشان بودند [و] كسى جز خدا از آنان آگاهى ندارد، به شما نرسيده است؟ فرستادگانشان دلايل آشكار برايشان آوردند، ولى آنان دستهايشان را [به نشانه اعتراض‏] بر دهانهايشان نهادند و گفتند: «ما به آنچه شما بدان مأموريت داريد كافريم، و از آنچه ما را بدان مى‏خوانيد سخت در شكّيم.» پيامبرانشان گفتند: «مگر در باره خدا- پديد آورنده آسمانها و زمين- ترديدى هست؟ او شما را دعوت مى‏كند تا پاره‏اى از گناهانتان را بر شما ببخشايد و تا زمان معينى شما را مهلت دهد.» گفتند: «شما جز بشرى مانند ما نيستيد. مى‏خواهيد ما را از آنچه پدرانمان مى‏پرستيدند باز داريد. پس براى ما حجتى آشكار بياوريد.»

نكته‏ها

1. در آيه دوم كه دربردارنده پاسخ پيامبران الهى به انكار و لجاج اقوام است، بر شك‏ناپذيرى وجود خداوند تأكيد شده و به صورت استفهام انكارى آمده است: «أفِى اللَّهِ شَكٌ‏؛ مگر درمورد خداوند شك وجود دارد؟»

از عبارت يادشده اين نكته را به‏روشنى مى‏توان دريافت هرچيزى كه بتوان در وجود آن شك روا داشت، آن چيز يقيناً غير از خداوند خواهد بود. به تعبير علامه طباطبايى، واقعيت هستى كه در ثبوت آن هيچ شكى نداريم، هرگز نفى نمى‏پذيرد و نابودى برنمى‏دارد. به بيان‏ديگر، واقعيت هستى بى‏هيچ قيد و شرط، واقعيت هستى است و با هيچ قيد و شرطى لاواقعيت نمى‏شود و چون جهان گذران و هر جزء جهانْ نفى را مى‏پذيرد، عين همان واقعيت نفى‏ناپذير نخواهد بود.[[91]](NULL) 2. در اين آيه براى اثبات شك‏ناپذيرى وجود بارى‏تعالى، برآفرينش آسمان‏ها و زمين استدلال شده (فاطِرِ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ‏) كه درواقع برهانى بر توحيد ربوبى تلقى مى‏شود؛ چه اگر تنها براى رد قول كافران بود، به ذكر صفتى از صفات خداوند نيازى نبود. همه مى‏توانند اين نكته را نيك دريابند كه تمامى آنچه در پيرامون خود مشاهده مى‏كنند، داراى واقعيت است و همچنين وجود آنها از سوى «غير» افاضه شده است؛ زيرا اگر از خود آنها بود، هرگز زدودنى‏

نبود (مانند شورى كه هرگز از نمك زدودنى نيست) و اين «غير» همان خداست.[[92]](NULL) 3. در بخش پايانى آيه دوم، دو ويژگى شخصيتى از مخالفان دعوت پيامبران ذكر شده است كه مى‏تواند مبناى روانى تشكيك و عدم‏پذيرش حق تلقى گردد: يكى تعصبات قومى و نژادى كه وابستگى به باورهاى آبا و اجدادى را به صورت مانع اساسىِ قبول دعوت پيامبران پيش‏مى‏آورد (تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا) و ديگرى گردن‏كشى در برابر حق كه به موجب آن «درخواست‏هاى هوس‏مدارانه» را در برابر پيامبران، به جاى «جستجو و پذيرش حق» مى‏نشاندند (فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِينٍ).

فراموشى خود و آفرينش‏

قرآن به‏منظور برچيدن پرده‏ها و زدوده شدن غبارها از فطرت، افزون بر توجه دادن انسان به پيرامونش، او را از فراموش كردن «خود» به‏عنوان انسان برحذر داشته و بى‏توجهى به فطرت خداجويى را زمينه‏ساز «خودفراموشى» شمرده؛ چنان‏كه پيدايش زمينه انحرافات فكرى و رفتارى را نيز فراموشى خلقت و آيات و نعمت‏هاى پيرامون دانسته است. تأمل در اين آيات براى فهم مطالب ذكرشده ضرورى مى‏نمايد:

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِى الْآفَاقِ وَفِى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى‏ كُلِّ شَىْ‏ءٍ شَهِيدٌ.[[93]](NULL)

به زودى نشانه‏هاى خود را در افقها [ى گوناگون‏] و در دلهايشان بديشان خواهيم نمود، تا برايشان روشن گردد كه او خود حقّ است. آيا كافى نيست كه پروردگارت خود شاهد هر چيزى است؟

وَفِى الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ\* وَفِى أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.[[94]](NULL)

و روى زمين براى اهل يقين نشانه‏هايى [متقاعدكننده‏] است. و در خود شما؛ پس مگر نمى‏بينيد؟

ازآنجا كه «أنفس» در اين دو آيه مقابل «آفاق» و «أرض» قرار گرفته است، برابر هنجارِ مقابله بايد انفس چيزى غير از آن دو باشد.[[99]](NULL) بنابراين اگر مقصود از آفاق و ارض جنبه‏هاى طبيعى جهان است، مراد از انفس- به‏ويژه كه به ضمير «هم» و «كم» اضافه شده- جان و جنبه‏هاى ماورايى وجود آدميان است. بدين روى در پاره‏اى از تفاسير، آيات انفس را بيدارى و زنده شدن انسان‏ها در وقت صبح معنا كرده‏اند.[[100]](NULL) اما نظر به عموميت مفاهيم آيات- كه بايد همه‏جا لحاظ گردد- مى‏توان تمامى آنچه بر انسان مى‏گذرد و آنها را بدون واسطه و با علم حضورى مى‏يابد (مانند گرسنگى، تشنگى، سيرى، سيراب شدن، بيمارى، سلامت، فقر، غنا، خشنودى، خشم، ترس و امنيت): مصاديق آيات انفسى تلقى كرد.[[101]](http://) تمامى اينها آيات عظيم ولايت و تصرف خداوندى و دلايل روشن توحيدند.

نكته‏ها

1. عبارت «سَنُريهم‏» (با فعل مضارع و داراى معناى استمرار با وجود حرف «سين») نشانه وعده كريمانه الهى و از سويى بيانگر آن است كه هرچه انسان در پيرامون و در درون خويش و حالات روانى و رفتارى و چگونگى خلقت خود و جهان تأمل كند، آيات جديدى را از آفرينش بديع درخواهد يافت.

|  |  |
| --- | --- |
| در راه طلب رسيده‏اى مى‏بايد | دامن ز جهان كشيده‏اى مى‏بايد |
| بينايى خويش را دوا كن ورنه‏ | عالم همه اوست ديده‏اى مى‏بايد[[103]](NULL) |

2. تكرار «فى» در عبارت‏ «فى انفسهم» و «فى انفسكم» مى‏تواند بيانگر اهميت ويژه و لزوم نگاه مستقل و متمركز انسان به درون خويش- به‏عنوان شگفت‏انگيزترين تماشاگاه جهان-[[104]](NULL) باشد.

3. عبارت پرخاش‏گونه پايان آيه‏ (أَفلا تبصرون‏) بيانگر امكان تأمل انسان در خود و مشاهده آيات انفسى است. نديدن، نشانه نتوانستن نيست، بلكه معلول نخواستن است و مستوجب پرخاش.

|  |  |
| --- | --- |
| اهتمام به خود |  |

اهتمام به خود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَايَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.[[106]](NULL)

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، به خودتان بپردازيد. هر گاه شما هدايت يافتيد، آن كس كه گمراه شده است به شما زيانى نمى‏رساند. بازگشت همه شما به سوى خداست. پس شما را از آنچه انجام مى‏داديد، آگاه خواهد كرد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمْ الْفَاسِقُونَ.[[107]](NULL)

و چون كسانى مباشيد كه خدا را فراموش كردند و او [نيز] آنان را دچار خودفراموشى كرد؛ آنان همان نافرمانان‏اند.

در كلمات قصار اميرمؤمنان عليه السلام جملات بسيار پرمعنا و زيبايى در باره توجه به نفس و شئون آن آمده است؛ مانند:

طوبى‏ لِمن كان مِن نفسه شُغْلٌ شاغلٌ عن الناس.

خوشا به حال كسى كه چنان مشغول به مطالعه نفس خود باشد كه از پرداختن به ديگرى بازماند.

مَن أهمل نفسَه أهلكَها.[[112]](NULL)

هر كه به نفس خود بى‏توجه شود، آن را به تباهى كشد.[[113]](NULL)

لاتجهلْ نفسَك فَإنَّ الجاهلَ معرفة نفسِه جاهلٌ بِكُلِّ شَى‏ءٍ.[[114]](NULL)

نسبت به نفس خود نادان مباش؛ زيرا كسى كه نسبت به نفس خويش نادان باشد، به همه چيز نادان است.

فصل چهارم: نگاه فطرت‏

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمْ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ.[[130]](NULL)

درآمد

اساس توجه به مبدأ خوبى‏ها- هر چه باشد- در فطرت آدميان نهاده شده، از اين‏رو ذاتى، بطلان‏ناپذير و غيرقابل‏انكار است.

اشتباهى كه براى افراد بشر در گرايش به مبدأ خيرها پيش‏مى‏آيد، خطا در تشخيص مصداق خير واقعى و نيز درگير شدن با سياهى بى‏راهه‏ها و خيرگونه‏هاىِ بدلى و وهمى است.

پيامبران را نيز رسالت و مسئوليتى جز اين نبوده است كه توجه انسان‏ها را از مصداق‏هاى بدلى به خير واقعى منعطف سازند و در زدودن موانع راه- كه گاه در مسير انديشه انسان ظهور مى‏كنند- آنان را مدد رسانند.

برابر آنچه قرآن‏كريم به ما خبر مى‏دهد، مخالفان دعوت پيامبران در توجيه كار خود گاه از معبودهاى زمينى به‏عنوان شفيع در پيشگاه الهى‏[[131]](NULL) و گاه نيز عامل تقرب به خداوند[[132]](NULL) يادمى‏كردند و در مواردى لزوم پيروى از روش پدران‏[[133]](NULL) يا عامل ترس از خدايان زمينى‏[[134]](NULL) را بهانه قرار مى‏دادند. پيامبران در تمامى موارد به زبان خود آنان به پاسخگويى و روشنگرى پرداخته، آنان را در شناسايى راه يارى مى‏كردند.[[135]](NULL) انسان چون موجودى طبيعى است و از متن طبيعت برآمده و بركشيده است، غريزه شتاب‏[[136]](http://) و طبع زمينى‏اش وى را امان نمى‏دهد كه با تأمل در آغاز، مقصد را ببيند و به اصطلاح اهل معرفت، در آينه ملكْ ملكوت‏[[137]](NULL) را مشاهده كند. ازهمين‏رو، مصداق‏هاى فراوانى در مسير جستجو، سراب‏گونه راه او را مى‏زنند و بر لوح سفيد[[138]](NULL) و خالى جان او نقش مى‏بندند. انسان ناشكيبا بى‏درنگ و در نخستين گام يكى را به‏عنوان ارضاكننده فطرت كمال‏طلب و عزت‏خواه خود برمى‏گزيند و با تمام اراده و اختيار[[139]](NULL) به آفت دل‏مشغولى دچار مى‏گردد و بدين‏سان مقصد نهايى از نگاه او پوشيده مانده، به فراموشى سپرده مى‏شود. اگر چنين شد، سخت‏كوشى و مجاهدت پيامبران نيز ره به جايى نمى‏برد. اينجاست كه بيشترينه انسان‏ها با انتخاب نادرست و پاى‏فشارى بر عصبيت‏هاى خردسوز تا پايان عمر بر ايمان مطلوب و بايسته گردن نمى‏نهند[[140]](NULL) و در صورت سرزدن شكوفه ايمان در جان آنها، همواره باگونه‏اى از شرك درگيرند.[[141]](NULL)

|  |  |
| --- | --- |
| دعوى كنند، گرچه ابراهيم زاده‏اند | چون ژرف بنگرى همه شاگرد آزرند[[142]](NULL) |

انديشه بر مدار فطرت‏

خداوند با گزارش گوشه‏اى از زندگى حضرت ابراهيم عليه السلام به ارائه تصويرى از تلاش راه‏يافتگان پرداخته و حركت انديشه بر مدار فطرت الهى را از آغاز رشد عقلى‏[[143]](NULL) تا وصول به مقصود نهايى بدين‏گونه بازنموده است:

وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَواتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنْ الْمُوقِنِينَ\* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَباً قَالَ هذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَاأُحِبُّ الْآفِلِينَ\* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنْ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ\* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هذَا رَبِّى هذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّى بَرِى‏ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ\* إِنّى وَجَّهْتُ وَجْهِى لِلَّذِى فَطَرَ السَّموَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنْ الْمُشْرِكِينَ\* وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّى فِى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّى شَيْئاً وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْ‏ءٍ عِلْماً أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ\* وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً فَأَىُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ\* الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ.[[144]](NULL)

و اين گونه، ملكوت آسمانها و زمين را به ابراهيم نمايانديم تا از جمله يقين‏كنندگان باشد.

پس چون شب بر او پرده افكند، ستاره‏اى ديد؛ گفت: «اين پروردگار من است.» و آنگاه چون غروب كرد، گفت: «غروب‏كنندگان را دوست ندارم.» و چون ماه را در حال طلوع ديد، گفت:

«اين پروردگار من است.» آنگاه چون ناپديد شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدايت نكرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.» پس چون خورشيد را برآمده ديد، گفت: «اين پروردگار من است. اين بزرگتر است.» و هنگامى كه افول كرد، گفت: «اى قوم من، من از آنچه [براى خدا] شريك مى‏سازيد بيزارم.» من از روى اخلاص، پاكدلانه روى خود را به سوى كسى گردانيدم كه آسمانها و زمين را پديد آورده است؛ و من از مشركان نيستم. و قومش با او به ستيزه‏

پرداختند. گفت: «آيا با من در باره خدا محاجّه مى‏كنيد و حال آنكه او مرا راهنمايى كرده است؟ و من از آنچه شريك او مى‏سازيد بيمى ندارم، مگر آنكه پروردگارم چيزى بخواهد.

علم پروردگارم به هر چيزى احاطه يافته است. پس آيا متذكّر نمى‏شويد؟» و چگونه از آنچه شريك [خدا] مى‏گردانيد بترسم، با آنكه شما خود از اينكه چيزى را شريك خدا ساخته‏ايد كه [خدا] دليلى درباره آن بر شما نازل نكرده است نمى‏هراسيد؟ پس اگر مى‏دانيد، كدام يك از [ما] دو دسته به ايمنى سزاوارتر است؟ كسانى كه ايمان آورده و ايمان خود را به شرك نيالوده‏اند، آنان راست ايمنى و ايشان راه‏يافتگانند.

آگاهى‏ها

1. ابراهيم خليل عليه السلام در حدود دو هزار سال پيش از ميلاد مسيح در مشرق بابِل و غرب رود فرات در عراق به دنيا آمد و پس از عمرى طولانى در فلسطين از دنيا رفت و در همان‏جا دفن شد. تمامى اديان توحيدىِ «اسلام، مسيحيت و يهوديت»، خود را وابسته به وى دانسته، نامش را با احترام ياد مى‏كنند. نَسَب پيامبران اين سه دين بزرگ به او بازمى‏گردد.[[145]](NULL) نام ابراهيم 69 بار در قرآن ذكر شده‏[[146]](http://) و در 72 موضعِ عهدجديد نيز از او ياد شده است.[[147]](NULL) خداوند وى را پدر مسلمين خوانده‏[[148]](NULL) و با عالى‏ترين اوصاف ستوده است.[[149]](NULL) همچنين يكى از سوره‏هاى قرآن به نام اين پيامبر بزرگ الهى است. قبر وى در طول تاريخ در فلسطين، شهر الخليل زيارتگاه خاص و عام بوده و هست.[[150]](NULL)

2. واژه «ربّ» كه بيشتر به صورت صفت به كار رفته و در فارسى براى خداوندْ «پروردگار»، و درمورد غيرخدا به‏ندرت «معلم و مربى»[[151]](NULL) و مانند آن ترجمه مى‏شود، در اصل به معناى بردن چيزى به سوى كمال شايسته اوست؛ كمالى كه گستره بسيار وسيعى را از جهات مختلف شامل مى‏شود: كمك به رشد امور ذاتى و يا عرضى، تصحيح و تكميل اعتقادات و معارف، اصلاح اخلاق و آداب و تعليم دانش‏ها و ...؛ هم براى انسان و هم براى حيوان و حتى جماد. تمامى اين موارد مى‏تواند در قلمرو گسترده مفهوم ربّ قرار گيرد.[[152]](NULL) بشر از آغاز شروع فعاليت احساس، خويش را در تمامى امورْ نيازمند مى‏بيند. نياز به فضا، مكان، هوا، آب، غذا و مانند اينها و همچنين نيازهاى مراحل بعد كه تا پايان و هميشه دامنگير اوست، اساساً شمارش‏پذير نيست؛ بدان‏سان كه اسباب و ابزارهاى رفع نيازهاى انسان كه در قرآن گاه از آن به نعمت‏[[153]](NULL) و گاه نيز به كلمات‏[[154]](NULL) ياد مى‏شود، شمارش‏ناپذيرند.

انسان و تمامى موجودات عالم در همه حالات- چه به زبان قال و چه به زبان حال- نياز خود را نشان مى‏دهند.[[155]](NULL) در اين ميان چه‏كسى يا چه‏چيزى نقش اصلى را ايفا مى‏كند؟ انسان به مقتضاى فطرت و طبيعت گاه با زبان مى‏خواهد به چه كسى عرض نياز كند؟ دوست دارد از چه كسى سپاس‏گزارى كند؟ پاسخ تمامى اين پرسش‏ها يك جمله است: كسى كه نيازمندى‏ها را پاسخ مى‏دهد و انسان و همه چيز را به سوى مقصد حقيقى راه مى‏برد. بدين روى، آدمى پيش از هر مفهوم متوجه مفهوم «ربّ» مى‏شود و با رفتار يا گفتار خود مى‏گويد: «هذا ربّى» تا «ربّ» واقعى را كه همان خالق و مبدع و فاطر و پديدآورنده است، بيابد. آن‏گاه است كه از ارباب بدلى دل‏زده شده، مى‏گويد: «يا قوم إنّى برى‏ءٌ ممّا تُشركون».

|  |  |
| --- | --- |
| نكته‏ها |  |

نكته‏ها

1. جمله‏ «هذا ربى» اگر خبريه باشد، بيانگر آن است كه گوينده پيش از گفتن چنين جمله‏اى، در جستجوى گمشده‏اى بوده كه وجودش را باور داشته؛ وجودى كه نيازى به اثبات آن ندارد و تنها به دنبال يافتن اوست. اگر «هذا ربّى» جمله سؤالى باشد- كه در پاره‏اى از روايات وارد شده‏[[156]](NULL) و برخى نيز احتمال آن را داده‏اند-[[157]](NULL) گوياى اين است كه احتمالًا مدعيانى در اطراف گوينده هستند كه به ربوبيت ستاره و ماه و خورشيد باور دارند. گوينده بر آن است كه پيش از تحليل و تحقيق، باور مدعيان را به صورت پرسشى جدى مطرح نمايد.

2. از اين آيات به‏خوبى برمى‏آيد كه ترديد در مسائل اعتقادى چنانچه با «انتظار رسيدن به حقيقت» توأم باشد، هيچ مشكلى براى انسان پيش‏نمى‏آورد؛ چنان‏كه در پاره‏اى از روايات وارده شده است كه حضرت ابراهيم عليه السلام به هنگام گفتن اين جملات در حال طلب بوده، از اين‏رو هيچ‏گونه شركى از او سر نزده است.[[158]](NULL) 3. در ماجراى حضرت ابراهيم عليه السلام سخن از پذيرفتن يا نپذيرفتن ماه و ستاره و خورشيد به‏عنوان رب است، نه محبت يا عدم محبت آنان، اما حضرت ابراهيم براى رد ربوبيت آنها مى‏گويد: «لا احبّ الآفلين.» تو گويى آن حضرت مى‏خواهد بگويد پذيرش و عبادتى اصيل و پابرجاست كه در جان آدمى نشسته و انسان خود براساس واقعيت‏ها با عشقْ، به آن رسيده باشد. در اين صورت پذيرش مى‏تواند معناى واقعى خود را بيابد (پذيرش واقعى، پذيرش حبّى است). بدين روى، حضرت ابراهيم به جاى «لا أعبد الآفلين‏» يا «لا أقبل الآفلين‏» و مانند اينها گفت: «لا احبّ الآفلين»؛ چه‏آنكه پذيرش آن‏گاه حقيقت مى‏يابد كه با دوست داشتن همراه باشد.

4. جملات‏ «ولا أخافُ ما تُشركون» و «كيف أَخافُ ما أَشركْتُم» داراى نكته‏اى است و در مقايسه با جمله‏ «وَلا تخافونَ أنَّكُم أَشركتُم بِاللّهِ» لطيفه‏اى شايان‏توجه دارد. نكته‏اش اينكه، يكى از بهانه‏هايا عوامل نپذيرفتن دعوت پيامبران عليهم السلام ترس موهومى است كه از خدايان ساختگى در دل مشركان وجود داشت؛ چنان كه پيش‏تر نيز گفتيم. حضرت ابراهيم عليه السلام با سخنان خود اشاره مى‏كند كه معبودهاى شما قابليت ترسناك بودن ندارند. اما لطيفه‏اش آنكه، حضرت ابراهيم در اشاره به منطق مخالفان مى‏گويد: «از خدايان ساختگى نبايد ترسيد»، ولى در بيان منطق خود مى‏گويد: شما لازم نيست از خداى من بترسيد، بلكه بايد از آفت شرك خود بترسيد. وى مى‏فرمايد: «ولا تَخافُونَ أَنّكُم أَشركتُم»، نه اينكه بگويد: «لا تخافون ربى‏.»

5. همان‏گونه كه سياق آيات و صريح برخى روايات‏[[159]](NULL) دلالت دارند، مراد از ظلم در اين قسمت از آيه‏ «و لم يَلْبسوا ايمانَهم بظلمٍ» شرك است؛ چنان‏كه از زبان عبد صالح خدا، لقمان حكيم آمده است: «إنَّ الشّركَ لَظُلمٌ عَظيم.»[[160]](NULL) بنابراين به‏روشنى مى‏توان دريافت كه به هر ميزان در مسير خلوص ايمان از شرك تلاش شود، انسان به امنيت‏خاطر بيشترى مى‏رسد؛ آن‏گونه كه آرامش روان براى او نهادينه و جزء شخصيت او مى‏گردد و از سكون به سكينه، يعنى «آرامش طبيعى» راه مى‏يابد و بر اين اساس رشد روزافزون موهبت ايمان را در خويشتن خود تجربه مى‏كند.[[161]](NULL) 6. اين آيه همچنين بدين نكته اشارت دارد كه اصل موهبت ايمان به دليل آنكه ريشه در فطرت دارد، با خروج از اعتدال ايمانى باطل نمى‏شود، بلكه نسبت به تأثير مطلوب كه همان امنيت و آرامش روانى است، ناتوان مى‏ماند.[[162]](NULL) آنچه بيش از هرچيز در يادكرد اين آيات مورد نظر مى‏باشد، يكى بيان فرايند تكامل انديشه بشر درمورد معبود از نگاه قرآن است و ديگرى اشاره به نياز انسان به مددگيرى از آموزه‏هاى آسمانى در مسير تصحيح و تعديل و هنجارسازى چهارچوب عقلانى. به راستى اگر آموزه‏هاى وحيانى دست آدميان را نمى‏گرفت، چه سرنوشت شومى در انتظارشان بود؟

[[1]](NULL) ( 1). طه( 20): 14.

[[2]](NULL) ( 2). مارسل بوازار، اسلام‏شناس معاصر سوييسى.

[[3]](NULL) ( 3). مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ص 94.

[[4]](NULL) ( 1). بنگريد به: على خامنه‏اى، از ژرفاى نماز، ص 13- 10.

[[5]](NULL) ( 2). نهج‏الفصاحة، ص 396؛ كنزالعمال، ج 7، ش 18915؛ مستدرك الوسائل، ج 3، ش 3098.

[[6]](NULL) ( 3). مستدرك الوسائل، ج 3، ش 2983.

[[7]](NULL) ( 4). عبدالواحد تميمى آمدى، غررالحكم، ج 2، ص 166.

[[8]](NULL) ( 1). عنكبوت( 29): 45.

[[9]](NULL) ( 2). بنگريد به: عنكبوت( 29): 44- 14.

[[10]](NULL) ( 3). رعد( 13): 40. نيز: مائده( 5): 92 و 99؛ نحل( 16): 35 و 82؛ نور( 24): 54؛ عنكبوت( 29): 18؛ يس( 36): 17.

[[11]](NULL) ( 4). غاشيه( 88): 21.

[[12]](NULL) ( 5). مدثر( 74): 54؛ نيز: مزمل( 73): 19؛ انسان( 76): 29؛ عبس( 80): 11.

[[13]](NULL) ( 6). بنگريد به: احزاب( 33): 46.

[[14]](NULL) ( 7). بنگريد به: اعراف( 7): 184 و 188؛ هود( 11): 2 و 12؛ حج( 22): 49؛ شعراء( 26): 115؛ عنكبوت( 29): 50؛ سبأ( 34): 46؛ فاطر( 35): 23؛ ص( 38): 70؛ احقاف( 46): 9؛ ملك( 67): 26.

[[15]](NULL) ( 1). بقره( 2): 256؛ كهف( 18): 29.

[[16]](NULL) ( 2). حسين‏بن احمد زوزنى، المصادر، ج 2، ص 95.

[[17]](NULL) ( 3). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 15، ص 128.

[[18]](NULL) ( 4). ناصر مكارم شيرازى، تفسيرنمونه، ج 16، ص 284.

[[19]](NULL) ( 1). الصّلوةُ مِفتاحُ الْجَنّة.( نهج‏الفصاحة، ص 331)

[[20]](NULL) ( 2). كليات سعدى، ص 339.

[[21]](NULL) ( 3). عدّة الداعى، ص 235.

[[22]](NULL) ( 1). اسراء( 17): 80- 78.

[[23]](NULL) ( 2). بنگريد به: اسراء( 17): 76- 73.

[[24]](NULL) ( 3). واحدى نيشابورى، اسباب النزول، ص 196؛ محمدبن مسعودبن عياش، تفسير عياشى، ج 2، ص 306.

[[25]](NULL) ( 4). بنگريد به: عبدالرحيم صفى‏پور، منتهى‏الارب، ماده« دلك»؛ طريحى، تفسير غريب‏القرآن، ص 435؛ حسين‏بن احمدزوزنى، المصادر، ج 1، ص 47.

[[26]](NULL) ( 5). حسن المصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج 3، ص 219.

[[27]](NULL) ( 1). زيدبن على، غريب القرآن، ص 253؛ لسان التنزيل، ص 285.

[[28]](NULL) ( 2). المروزى، الدرر فى الترجمان، ص 4.

[[29]](NULL) ( 3). راغب اصفهانى، مفردات فى غريب القرآن، ذيل ماده« غسق».

[[30]](NULL) ( 4). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 13، ص 186.

[[31]](NULL) ( 5). عمربن‏محمد نسفى، تفسير نسفى، ج 1، ص 545.

[[32]](NULL) ( 6). ترجمه تفسير طبرى، ص 905.

[[33]](NULL) ( 7). محمدبن مسعودبن عياش، تفسير العياشى، ج 2، ص 309؛ جلال‏الدين سيوطى، الدر المنثور، ج 4، ص 196.

[[34]](NULL) ( 8). براى نمونه بنگريد به: مستمسك العروةالوثقى، ج 5، ص 100- 25.

[[35]](NULL) ( 1). بنگريد به: على خامنه‏اى، از ژرفاى نماز، ص 12 و 13.

[[36]](NULL) ( 2). استاد آيت‏الله مظاهرى در مجلس درس.

[[37]](NULL) ( 3). محمدبن على صدوق، من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 136؛ نيز: همان، تفسير عياشى، ج 2، ص 161 و 162.

[[38]](NULL) ( 4). لاصلوة إلّا بقرآن.( علاءالدين المتقى الهندى، كنزالعمال، ج 7، ص 443)

[[39]](NULL) ( 5). محمدبن مسعودبن عياش، تفسير عياشى، ج 2، ص 309.

[[40]](NULL) ( 1). محسن قرائتى، تفسير نور، ج 7، ص 104 و 105.

[[41]](NULL) ( 2). هود( 11): 114.

[[42]](NULL) ( 3). همان، ص 113- 109.

[[43]](NULL) ( 1). محمدبن مسعود عياشى، تفسيرعياشى، ج 2، ص 161.

[[44]](NULL) ( 2). جلال الدين سيوطى، الدر المنثور، ج 3، ص 351.

[[45]](NULL) ( 3). فخرالدين الطريحى، مجمع البحرين، ذيل« زلف».

[[46]](NULL) ( 4). نمل( 27): 90.

[[47]](NULL) ( 5). آل‏عمران( 3): 120.

[[48]](NULL) ( 1). محمدبن على صدوق، من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 133؛ نيز: نهج‏الفصاحة، ص 181، ح 898.

[[49]](NULL) ( 2). كليات سعدى، ص 462 و 463.

[[50]](NULL) ( 1). حجر( 15): 87.

[[51]](NULL) ( 2). على سماكه الحلى، قبس من تفسيرالقرآن الكريم، ص 34- 31.

[[52]](NULL) ( 1). محمدبن مسعودبن عياش، تفسير عياشى، ج 1، ص 19؛ بدرالدين الزركشى، البرهان فى علوم القرآن، ج 1، ص 41؛ ابوعلى‏بن جمعه عروسى‏الحويزى، نورالثقلين، ج 1، ص 3.

[[53]](NULL) ( 2). محمدباقر مجلسى، بحارالأنوار، ج 89، ص 259 و 261.

[[54]](NULL) ( 3). همان.

[[55]](NULL) ( 4). بنگريد به: على قاضى زاهدى گلپايگانى، زبدة التفاسير، ص 75.

[[56]](NULL) ( 5). جامع احاديث الشيعه، ج 5، ص 110- 107؛ على سماكه الحلى، قبس من تفسير القرآن الكريم، ص 34.

[[57]](NULL) ( 6). على خامنه‏اى، از ژرفاى نماز، ص 33.

[[58]](NULL) ( 7). تفسيرها و بيانات ديگرى نيز در اين‏باره بيان شده است؛ بنگريد به: تفسير سوره فاتحة الكتاب، به تصحيح سيد جلال الدين آشتيانى، ص 33.

[[59]](NULL) ( 1). شعبى عامربن شراحيل( متوفى 105 ه.) بنگريد به: ابن‏قتيبه، المعارف، ص 451- 449؛ جاراللّه زمخشرى، ربيع‏الابرار، ج 1، ص 219.

[[60]](NULL) ( 2). على قاضى زاهدى گلپايگانى، زبدةالتفاسير، ص 75.

[[61]](NULL) ( 3). براى آگاهى بيشتر بنگريد به: تفسير سوره فاتحةالكتاب، ص 45- 40.

[[62]](NULL) ( 4). نظامى گنجوى، خمسه، آغاز كتاب.

[[63]](NULL) ( 1). محمدبن مسعودبن عياش، تفسير عياشى، ج 1، ص 19.

[[64]](NULL) ( 2). امالى صدوق، ص 178.

[[65]](NULL) ( 3). فيض‏كاشانى، تفسيرصافى، ج 1، ص 52.

[[66]](NULL) ( 1). اعراف( 7): 156.

[[67]](NULL) ( 2). توبه( 9): 128.

[[68]](NULL) ( 3). صحيفه سجاديه، دعاى 54؛ رياض السالكين، ج 7، ص 419.

[[69]](NULL) ( 4). تفسيرتسنيم، ج 1، ص 293.

[[70]](NULL) ( 1). حجر( 15): 49 و 50.

[[71]](NULL) ( 2). انفطار( 82): 19.

[[72]](NULL) ( 3). آل‏عمران( 3): 30.

[[73]](NULL) ( 1). جلال‏الدين محمد بلخى، مثنوى معنوى، دفتر اول، ص 98.

[[74]](NULL) ( 1). محمدبن يحيى، فى قوارع القرآن، ص 31.

[[75]](NULL) ( 2). بنگريد به: على خامنه‏اى، از ژرفاى نماز.

[[76]](NULL) ( 1). نساء( 4): 69.

[[77]](NULL) ( 2). بنگريد به: على خامنه‏اى، از ژرفاى نماز.

[[78]](NULL) ( 1). محمد بن يعقوب كلينى، كافى، ج 2، ص 352.

[[79]](NULL) ( 2). الحافظ رجب البرسى، مشارق انواراليقين، ص 69.

[[80]](NULL) ( 1). يس( 36): 2.

[[81]](NULL) ( 1). ابراهيم( 14): 10.

[[82]](NULL) ( 2). رادها كريشنان، مذهب در شرق و غرب، ص 18.

[[83]](NULL) ( 1). براى آگاهى بيشتر بنگريد به: هدايت‏اللّه حكيم الهى، استنباط ما از خدا و خلقت، ص 16- 6؛ نيز: حسنعلى محمدى، فرهنگ آسمانگر، ص 295- 285.

[[84]](NULL) ( 2). عهد عتيق يا عهد قديم عنوان عامّ كتاب‏هاى مقدسى است كه پيش از حضرت مسيح عليه السلام نوشته شده؛ چنان‏كه عهد جديدعنوان عام كتاب‏هاى مقدس بعد از ايشان است. براى توضيح بيشتر درباره عهد عتيق و جديد بنگريد به: حسين توفيقى، آشنايى با اديان بزرگ، ص 87- 83.

[[85]](NULL) ( 3). آبرى آ. ج، عقل و وحى از نظر متفكران اسلامى، ص 5؛ نيز: محمد حسينى‏بهشتى، خدا از ديدگاه قرآن، ص 28؛ ج. ادلر مورتيمر، چگونه درباره خدا بينديشيم، ص 11.

[[86]](NULL) ( 4). مرتضى مطهرى، اصول فلسفه و روش رئاليسم، ج 5، ص 38؛ همو، شرح منظومه، ج 2، ص 119؛ همو،« انسان و ايمان»، مجموعه آثار، ج 2، ص 42؛ عبدالله جوادى‏آملى، تفسير موضوعى قرآن كريم، ج 12، ص 67.

[[87]](NULL) ( 1). ابراهيم( 14): 9 و 10.

[[88]](NULL) ( 2). و اذ قالَ موسى لِقَومِه ....( ابراهيم( 14): 6)

[[89]](NULL) ( 3). محمّدحسين طباطبايى، الميزان، ج 12، ص 20.

[[90]](NULL) ( 1). براى آگاهى بيشتر بنگريد به: محمد خزائلى، اعلام قرآن، ص 272- 268، 429- 427 و 650- 640؛ عبدالحسين الشبسترى، اعلام القرآن، ص 227- 225، 553- 551 و 995- 988.

[[91]](NULL) ( 2). محمدحسين طباطبايى، اصول فلسفه و روش رئاليسم، ج 5، ص 77.

[[92]](NULL) ( 1). همو، الميزان، ج 12، ص 23 و 24.

[[93]](NULL) ( 2). فصلت( 41): 53.

[[94]](NULL) ( 3). ذاريات( 51): 20 و 21.

[[95]](NULL) ( 1). توبه( 9): 71.

[[96]](NULL) ( 2). مدثر( 74): 26.

[[97]](NULL) ( 3). محمودبن عمر الزمخشرى، الكشاف، ج 1، ص 109 و ج 2، ص 289.

[[98]](NULL) ( 4). جمال‏الدين ابن‏هشام الانصارى، مغنى اللبيب، ص 185؛ على‏خان شيرازى، الحدائق الندية، ص 23.

[[99]](NULL) ( 5). محمدبن شيخعلى اللاهيجى، تفسير شريف لاهيجى، ج 4، ص 29.

[[100]](NULL) ( 6). رشيدالدين الميبدى، كشف الاسرار، ج 8، ص 542.

[[101]](NULL) ( 7). على‏بن ابراهيم القمى، تفسير القمى، ج 2، ص 267.

[[102]](NULL) ( 1). جلال‏الدين محمد بلخى، مثنوى معنوى، دفتر پنجم، ص 528.

[[103]](NULL) ( 2). اوحدالدين كرمانى، ديوان رباعيات، ص 136.

[[104]](NULL) ( 3). صائب تبريزى، ديوان اشعار، ص 782.

|  |  |
| --- | --- |
|  | . |

[[105]](NULL) ( 4). جلال‏الدين محمد بلخى، مثنوى معنوى، دفتر چهارم، ص 360.

[[106]](NULL) ( 1). مائده( 5): 105.

[[107]](NULL) ( 2). حشر( 59): 19.

[[108]](NULL) ( 3). ترجمه تفسير طبرى، ج 1، ص 424.

[[109]](NULL) ( 4). رشيدالدين ميبدى، كشف‏الاسرار، ج 3، ص 239.

[[110]](NULL) ( 5). فخرالدين رازى، مفاتيح الغيب، ج 12، ص 118؛ طبرسى، مجمع البيان، ج 3 و 4، ص 253.

[[111]](NULL) ( 1). سلطان‏محمد الجنابذى، تفسير بيان السعادة، ج 2، ص 116.

[[112]](NULL) ( 2). همان، ج 5، ص 160.

[[113]](NULL) ( 3). همان، ج 6، ص 304.

[[114]](NULL) ( 4). عبدالواحد تميمى آمدى، غرر الحكم، ج 4، ص 204.

[[115]](NULL) ( 5). جلال‏الدين محمد بلخى، ديوان شمس تبريزى، ج 2، ص 612.

[[116]](NULL) ( 1). حشر( 59): 19.

[[117]](NULL) ( 2). بقره( 2): 286.

[[118]](NULL) ( 3). كهف( 18): 24.

[[119]](NULL) ( 1). روم( 30): 30- 28.

[[120]](NULL) ( 2). پيش‏تر آيه 6 تا 27 سوره روم مرور شود.

[[121]](NULL) ( 1). بنگريد به: عبداللَّه نصرى، مبانى انسان‏شناسى در قرآن، ص 131- 129.

[[122]](NULL) ( 2). محمدتقى جعفرى، ترجمه و تفسير نهج البلاغه، ج 1، ص 141.

[[123]](NULL) ( 3). ابوالبقاء الحسينى الكوفى، الكليات، ص 732.

[[124]](NULL) ( 4). حسن المصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج 9، ص 344.

[[125]](NULL) ( 5). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 13، ص 254.

[[126]](NULL) ( 6). كهف( 18): 2.

[[127]](NULL) ( 7). عبدالواحد تميمى‏آمدى، غررالحكم، ج 3، ص 101.

[[128]](NULL) ( 1). همان، ج 3، ص 125.

[[129]](NULL) ( 2). براى آگاهى بيشتر به مسائل مربوط به فطرت بنگريد به: محمدتقى جعفرى، ترجمه و شرح نهج‏البلاغه، ج 1، ص 151- 140؛ عبداللَّه نصرى، مبانى انسان‏شناسى در قرآن، ص 179- 125؛ مرتضى مطهرى، فطرت؛ محمدتقى مصباح يزدى، معارف قرآن، ص 47- 19.

[[130]](NULL) ( 1). انعام( 6): 82.

[[131]](NULL) ( 2). يونس( 10): 18؛ زمر( 39): 43.

[[132]](NULL) ( 3). زمر( 39): 3.

[[133]](NULL) ( 1). اعراف( 7): 70؛ هود( 11): 62 و 87؛ ابراهيم( 14): 10؛ سبأ( 34): 43.

[[134]](NULL) ( 2). آل‏عمران( 3): 175؛ زمر( 39): 36؛ انعام( 6): 81.

[[135]](NULL) ( 3). نمونه‏هايى از استدلال روان و قابل‏فهم پيامبران را مى‏توان در اين‏سوره‏ها يافت: مائده( 5): 76؛ يوسف( 12): 39 و 40؛ انبياء( 21): 66؛ مريم( 19): 42؛ يونس( 10): 18.

[[136]](NULL) ( 4). انبياء( 21): 37؛ اسراء( 17): 11.

[[137]](NULL) ( 5). ملكوت همان وجود پديده‏هاست، از جهت انتساب آنها به خداوند.( بنگريد به: محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 7، ص 178)

[[138]](NULL) ( 6). همو، ج 7، ص 183.

[[139]](NULL) ( 7). درباره ارادى و اختيارى بودن ايمان از نظر قرآن بنگريد به: مائده( 5): 48؛ هود( 11): 118؛ يونس( 10): 99؛ انعام( 6): 35 و 107؛ كهف( 18): 29؛ نحل( 16): 9، 35 و 93؛ شورى‏( 42): 8؛ مزمل( 73): 19؛ مدّثر( 74): 37 و 55؛ نبأ( 78): 39؛ انسان( 76): 29؛ عبس( 80): 12؛ تكوير( 81): 28.

[[140]](NULL) ( 8). يوسف( 12): 103.

[[141]](NULL) ( 9). يوسف( 12): 106.

[[142]](NULL) ( 1). اعراف( 7): 70؛ هود( 11): 62 و 87؛ ابراهيم( 14): 10؛ سبأ( 34): 43.

[[143]](NULL) ( 2). آل‏عمران( 3): 175؛ زمر( 39): 36؛ انعام( 6): 81.

[[144]](NULL) ( 3). نمونه‏هايى از استدلال روان و قابل‏فهم پيامبران را مى‏توان در اين‏سوره‏ها يافت: مائده( 5): 76؛ يوسف( 12): 39 و 40؛ انبياء( 21): 66؛ مريم( 19): 42؛ يونس( 10): 18.

[[145]](NULL) ( 1). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 7، ص 229.

[[146]](NULL) ( 2). المعجم الاحصايى لالفاظ القرآن الكريم، ج 2، ص 35.

[[147]](NULL) ( 3). كاظم موسوى‏بجنوردى، دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج 2، ص 506.

[[148]](NULL) ( 4). حج( 22): 78.

[[149]](NULL) ( 5). براى نمونه بنگريد به: بقره( 2): 132- 124؛ انعام( 6): 82- 74 و 161؛ انبياء( 21): 41؛ نساء( 4): 125؛ نجم( 53): 37؛ هود( 11): 75- 69؛ نحل( 16): 122- 120؛ مريم( 19): 41؛ صافات( 37): 113- 83.

[[150]](NULL) ( 6). براى مطالعه تفصيلى زندگى حضرت ابراهيم عليه السلام به اين منابع بنگريد: محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 7، ص 235- 225؛ جعفر حميدى، تاريخ اورشليم، ص 42- 38؛ محمد خزائلى، اعلام قرآن، ص 76- 61؛ مصطفى زمانى، ابراهيم بت‏شكن؛ كاظم موسوى‏بجنوردى، دائرةالمعارف بزرگ اسلامى، ج 2، ص 506- 497؛ محمداحمد جادالمولى و ديگران، قصه‏هاى قرآن، ص 132- 81.

[[151]](NULL) ( 1). فؤاد كرمانى، شمع جمع، ص 292.

[[152]](NULL) ( 2). بنگريد به: حسن المصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج 4، ص 20 و 21.

[[153]](NULL) ( 3). ابراهيم( 14): 34؛ نحل( 16): 18.

[[154]](NULL) ( 4). كهف( 18): 109؛ لقمان( 31): 27.

[[155]](NULL) ( 5). الرحمن( 55): 29.

[[156]](NULL) ( 1). عزيزالله العطاردى، مسند الامام الرضا عليه السلام، ج 2، ص 125 و 126؛ محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 7، ص 214.

[[157]](NULL) ( 2). ناصر مكارم شيرازى، تفسير نمونه، ج 5، ص 313.

[[158]](NULL) ( 3). محمدبن مسعود بن عياش، تفسير العياشى، ج 1، ص 364؛ على‏بن ابراهيم القمى، تفسير القمى، ج 1، ص 207 و 208.

[[159]](NULL) ( 1). جلال الدين السيوطى، الدرّ المنثور، ج 3، ص 26 و 27.

[[160]](NULL) ( 2). لقمان( 31): 13.

[[161]](NULL) ( 3). فتح( 48): 4.

[[162]](NULL) ( 4). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 7، ص 208 و 209.